



Analysis of the Components of Victor Frankl's Theory of Semantic Therapy in Forough Farrokhzad's Poems

Motahareh Azadikhah¹ Maryam Amir Arjomand² Mandana Hashemi³

1. Department of Persian Language and Literature, Roodehen Branch, Islamic Azad University, Roodehen, Iran. E-mail: Mahafarid.azad@yahoo.com

2. Corresponding Author, Department of Persian Language and Literature, Roodehen Branch, Islamic Azad University, Roodehen, Iran. E-mail: amirarjomand@riau.ac.ir

3. Department of Persian Language and Literature, Roodehen Branch, Islamic Azad University, Roodehen, Iran. E-mail: hesfahani@riau.ac.ir

Article Info

ABSTRACT

Article type:
Promotional
Article
(P 109-129)

Article history:
Received:
23 February 2022
Received in
revised form:
1 February 2023
Accepted:
8 February 2023
Published online:
15 March 2023

One of the most important issues of life is the purpose and meaning of life, which is seriously considered by thinkers and thinkers today. Victor Frankl is a theorist who has answered this question through his difficult experiences. In his school, which is called "meaning therapy", he has tried to remind man that everyone in his life must discover a meaning through which he can overcome hardships and be safe from emptiness and despair. Semantic therapy believes that life has meaning and that each person should seek his own unique meaning and that man has the freedom to choose his approach to life. The purpose of this study is to investigate the components of meaning therapy in Forough Farrokhzad's poetry in order to provide solutions to the meaning of life.

This research is done by descriptive-analytical method; In this way, first the three important components of love, suffering and death are explained and then examined in Forough Farrokhzad's poems. The statistical population in this research is a complete collection of the poet's works.

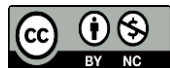
The result of this research shows that Forough is full of life. He considers love, suffering and death as a phenomenon of life and has reached a deep meaning of life by accepting these three components. Forough's view of love is very wide. He goes from discovering love to discovering himself. She seeks refuge in love in search of inner peace. In the period of decline of human emotions and despair, he sees love as an escape to make life meaningful. The suffering and pain that is rippling in Forough's poetry is a sign of his acceptance. He has consciously accepted the suffering and recited the poem, and in the end he holds man responsible for his own destiny. He also considers death as a part of the phenomenon of existence, but this death is a consciousness for Forough accompanied by fear, which passes this horror with a meaning called love. Forough finds the meaning of life very simple. To create the path of life, he creates great meaning from every small and simple issue for a life full of love. In his poems, the poet not only finds human understanding incapable of understanding the secrets of existence and self-knowledge, but also believes that man must take this inability into account, and for this reason, while pointing to man's inability to understand himself and existence, by calling to Happiness and satisfaction give meaning to life.

Finally, we must say that the categories that Viktor Frankl introduced about giving meaning to life are not only known to make human life meaningful, but according to his theory, the dark side of these categories has been dominated by their bright and meaningful side. According to Frankel, death is not the end of life. Suffering, despite being unfortunate, may be the joy of human existence. Love is not just a generic and based on known drivers in psychology, but it can be something beyond what was stated.

Keywords:

Meaning Therapy; Love, Death, Suffering, Forough Farrokhzad.

Cite this article: Azadikhah, Motahareh; Maryam Amir Arjomand and Mandana Hashemi (2023), "Analysis of the Components of Victor Frankl's Theory of Semantic Therapy in Forough Farrokhzad's Poems", *Journal of Literary Criticism and Rhetoric*, Vol: 11, Issue: 4, Ser.N: 28, 1-20, [10.22059/jlc.2023.339552.1817](https://doi.org/10.22059/jlc.2023.339552.1817).





پژوهش‌نامه نقد ادبی و بلاغت

شاپای الکترونیکی: ۲۶۷۶-۷۶۲۷

<https://jalit.ut.ac.ir>



واکاوی مؤلفه‌های نظریه معنادرمانی و ویکتور فرانکل در اشعار فروغ فرخزاد

مطهره آزادی‌خواه^۱ | مریم امیرارجمند^۲ | ماندانا هاشمی^۳

۱. گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد رودهن، دانشگاه آزاد اسلامی، رودهن، ایران. رایانامه: mahafarid.azad@yahoo.com

۲. نویسنده مسئول، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد رودهن، دانشگاه آزاد اسلامی، رودهن، ایران. رایانامه: amirarjmand@riau.ac.ir

۳. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد رودهن، دانشگاه آزاد اسلامی، رودهن، ایران. رایانامه: heshfahani@riau.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: ترویجی (ص ۱۰۹-۱۲۹)	هدف و معنای زندگی، در حال حاضر یکی از مهم‌ترین سؤالات انسان است. ویکتور فرانکل نظریه‌پردازی است که در شیوه روان‌درمانی خود، یعنی معنادرمانی، از رهگذر تجربیات سختی که داشته به این پرسش پاسخ گفته است. هدف معنادرمانی کشف و دریافت معنا از رهگذر سه مؤلفه می‌باشد: ارزش‌های تجربی، ارزش‌های خلاق و ارزش نگرشی. هدف از پژوهش حاضر بررسی مؤلفه‌های معنادرمانی در شعر فروغ فرخزاد است. این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی انجام گرفته است. جامعه آماری در این تحقیق مجموعه آثار شاعر به‌طور کامل است. نتایج حاصل از پژوهش نشان داد که «عشق» از اساسی‌ترین مفاهیم در شعر فروغ، از مؤلفه ارزش تجربی است و بستر بسیار مهم مکتب معنادرمانی در معنابخشی به زندگی انسان است. شاعر و فرانکل هر دو بر این باورند که در پرتو عشق، زندگی انسان معنا می‌یابد و خودشناسی رقم می‌خورد و استعدادهای انسان شکوفا می‌شود و جنبه شهودی آن، تقابل با عقل را سبب می‌شود. شاعر در اشعار خود نه تنها درک بشر را در دریافت اسرار هستی و خودشناسی ناتوان می‌یابد بلکه بر این باور است که انسان باید این ناتوانی را در نظر بگیرد و به همین سبب ضمن اشاره به ناتوانی انسان در درک خود و هستی یا فراخواندن به شادی و رضایتمندی، زندگی را معنا می‌بخشد. شاعر به زمان و گذرایی آن و زندگی انسان در بستر آن توجه خاص دارد و ضمن پذیرش غم و رنج در ظرف زمان، انسان را همواره به بهره‌یابی از فرصت‌ها و عمر فراخوانده‌اند. این رویکرد در اندیشه فرانکل نیز نمود آشکار دارد. معنادرمانی با در نظر گرفتن گذرایی هستی به جای بدبینی و انزوا، انسان را به کوشش فرا می‌خواند.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۲/۴ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۱۱/۱۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۱۹ تاریخ انتشار: ۱۴۰۱/۱۲/۲۴	کلیدواژه‌ها: معنادرمانی، عشق، مرگ، رنج، فروغ فرخزاد.

استناد: مطهره آزادی‌خواه، مطهره؛ مریم امیرارجمند و ماندانا هاشمی (۱۴۰۱)، «واکاوی مؤلفه‌های نظریه معنادرمانی و ویکتور فرانکل در اشعار فروغ فرخزاد»، پژوهش‌نامه نقد ادبی و بلاغت، دوره ۱۱، ش ۴، پیاپی ۲۸، ۱-۲۰. [10.22059/jlcr.2023.339552.1817](https://doi.org/10.22059/jlcr.2023.339552.1817)



© نویسندگان

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

۱. مقدمه

معنادرمانی امروزه یکی از مکاتب مطرح روان‌شناسی جهان است. بسیاری از صاحب‌نظران این رشته که تلاش برای یافتن معنی در زندگی را اساسی‌ترین نیروی محرکه هر فرد در دوران زندگی او می‌دانند، معنادرمانی را بسیار متناسب با مشکلات عصر حاضر می‌دانند.

معنادرمانی سومین مکتب روان‌شناسی وین در کنار مکاتب روان‌کاوی فروید و روان‌شناسی آدلر محسوب می‌گردد که هر کدام از این مکاتب متمایز از دیگری است. مکتب روان‌کاوی فروید مبتنی بر اراده معطوف به لذت و روان‌شناسی آدلر مبتنی بر اراده معطوف به قدرت و مکتب معنادرمانی فرانکل مبتنی بر اراده معطوف به معناست (محمدپور، ۱۳۸۵: ۱۲۱).

به عقیده فرانکل هدف معنادرمانی این است که بیمار را نسبت به وظیفه مسئولیت‌پذیری خود آگاه سازد و این وظیفه را برعهده بیمار بگذارد که خود انتخاب کند. انتخاب اینکه در برابر چه کسی و چه چیزی تا چه حد مسئول است. این برعهده بیمار است تصمیم بگیرد که در برابر وظیفه‌ای که زندگی برعهده او نهاده است، پاسخ‌گوی کیست؟ جامعه یا وجدان خویش؟ برخی از مردم خود را نه تنها مسئول و پاسخ‌گوی خداوند می‌دانند، بلکه بر این باورند که این خداوند است که این مسئولیت را برایشان تعیین کرده است. کار معنادرمانی (لوگوتراپی) نه تدریس است و نه موعظه، همانطور که یک چشم پزشک با معالجه چشمان ما این امکان را به ما می‌دهد که جهان را آنگونه که هست ببینیم، نقش لوگوتراپیست نیز وسعت بخشیدن به میدان دید بیمار است تا جایی که «معنی» و «ارزش‌ها» در میدان دید و حیطه خودآگاه بیمار قرار بگیرد. لوگوتراپی با در نظر گرفتن گذرایی هستی و وجود انسان به جای بدینی و انزوا انسان را به تلاش و فعالیت فرا می‌خواند (فرانکل، ۱۳۹۰: ۱۶۶-۱۸۸).

ویکتور فرانکل^۱ بنیان‌گذار مکتب «معنادرمانی»^۲ از بازماندگان اردوگاه‌های کار اجباری نازی‌ها در آشویتس^۳ است. وی در کتاب *خاطرات خود* و نیز در کتاب *انسان در جست‌وجوی معنا* بارها تأکید می‌کند که تنها چیزی که او را عمیقاً متوجه اهمیت معناجویی در زندگی کرد، از دست دادن نوشته‌های علمی‌اش طی انتقال به آشویتس بود. هسته و اساس مکتب معنادرمانی فرانکل، آن است که همه نابسامانی‌های روانی به این بر می‌گردد که شخص، معنایی برای زندگی خود نمی‌یابد و هدفی برای زندگی در سر ندارد. برای درمان همه انواع بیماری‌های روانی، باید به شخص بیمار، القای معنا و هدف کنیم، اگر شخص هدف یافت، وضع روانی او بهنجار می‌شود. با ورود معنا به زندگی، همه خواستها و سلوک ما به یک هدف معطوف می‌شود و سراپای وجودمان طالب یک چیز می‌شود (ملکیان، ۱۳۷۹: ۱۸۵).

از جمله اهداف فرانکل باید به آگاه‌سازی انسان نسبت به وظیفه خود، تلاش برای ایجاد خوشبینی و نفی بدبینی اشاره کرد. به این ترتیب هر نوع اندیشه‌ای که بتواند امید و شادی و تحرک و انگیزه در انسان ایجاد کند، در زمره مؤلفه‌های معنادرمانی قرار می‌گیرد. به عقیده

1. Viktor frankl
2. Logotherapy
3. Auschwitz

فرانکل خود انسان تنها کسی است که می‌تواند در خود تحرک و امکان معنایابی را ایجاد کند و کسی در قبال او مسئول نیست.

پیشرفت علم روان‌شناسی از یک سو و ماهیت پویا و پیچیده جوامع امروزی از سوی دیگر، باعث شده است که نیازهای معنوی بشر در برابر خواسته‌های مادی اهمیت بیشتری بیابد. نظریات روان‌شناسی جدید راهی است برای شناخت ارزش و اهمیت روح انسانی و نحوه ارتباط با جهان‌های دیگر.

شعر و ادبیات همواره در طی زمان، اهداف تعلیمی داشته است و برخی ناقدان ادبی معتقدند که ادبیات متعهد می‌تواند بسیاری از معضلات روحی و روانی انسان را درمان کند. شناخت مؤلفه‌های روان‌درمانی و پیدا کردن عناصر آن در شعر، به‌ویژه اگر مطابق با نظریات روان‌کاوان باشد، کمک بسیاری به فهم ادبیات و اهداف و ارزش‌های آن می‌کند. همچنین با ارائه سه مؤلفه معنادرمانی می‌توان به راهکارهای جدیدی از کشف معنا و مفهوم زندگی رسید. بر همین اساس پژوهش حاضر به روش توصیفی-تحلیلی با منابع کتابخانه‌ای مربوط به نظریه معنادرمانی فرانکل مطالعه گردیده سپس مطالب مورد نیاز و مرتبط عیناً یا به صورت تلخیص یا خلاصه و چکیده در فیش‌ها یادداشت شد و بر اساس موضوع، طبقه‌بندی و مرتب و با اشعار فروغ فرخزاد مقایسه شد. هدف در این پژوهش بررسی مؤلفه‌های معنادرمانی در شعر فروغ فرخزاد و ارائه راهکارهای جدید برای کشف معنا می‌باشد.

پیشینه پژوهش

معنادرمانی از نظریاتی است که در ایران عمر چندانی ندارد و پژوهش‌های اندکی به طرح این مبحث در ادبیات پرداخته‌اند؛ از جمله این پژوهش‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- فریبا رضایی خسروی و همکاران در مقاله «تحلیل شخصیت از خود فرارونده کیخسرو بر اساس نظریه ویکتور فرانکل» (۱۳۹۷) ضمن معرفی نزدیکی مؤلفه‌های اندیشه فرانکل به اندیشه مازلو، برای تحلیل شخصیت کیخسرو در *شاهنامه* به سه مؤلفه «مسئولیت»، «آزادی» و «اراده معطوف به معنا» از اندیشه فرانکل توجه داشته‌اند.

- حسین دولت‌دوست و همکاران در مقاله «واکاوی تطبیقی جایگاه قناعت در مثنوی معنوی مولوی و بوستان سعدی با تأملی در دیدگاه مکتب معنادرمانی و ارائه الگویی از آن» (۱۳۹۸)، کوشیده‌اند بین مفهوم «قناعت» در بوستان سعدی و مثنوی مولوی با مؤلفه‌های معنادرمانی ویکتور فرانکل پیوندی برقرار سازند. آنها با تکیه بر این امر، الگوی مشخص تربیتی‌ای را معرفی می‌کنند که شامل سه مؤلفه ترکیبی مذهبی، روان‌شناسی و اقتصادی است.

- اسماعیل احمدی در پایان‌نامه خود با عنوان «بررسی وجوه نظریه معنادرمانی ویکتور فرانکل و تطبیق آن با مثنوی معنوی» (۱۳۹۹)، وجوه اشتراک و تمایز بین معنادرمانی از منظر فرانکل و معنادرمانی از منظر مولوی را بررسی کرده است. طبق نتایج این پژوهش، مولوی نیز مثل فرانکل، قائل به این مسئله است که «رنج» و «شکست» نه تنها پوچ و بی‌معنا نیست، بلکه حامل

معنایی است که هر انسان باید خود به‌تنهایی آن را دریافت کند و طبق آن معانی و الگوها با مسائل زندگی‌اش روبه‌رو شود.

۲. تحلیل موضوع پژوهش

۲-۱. فرانکل

در جمع‌بندی نظریه فرانکل باید گفت در صورتی زندگی می‌تواند معنادار شود که ما سه دسته از ارزش‌ها را بفهمیم که به منزله سه رویکرد گسترده یا سه شیوه کشف معنادرمانی تلقی می‌شود. در روش لوگوتراپی، معنا را می‌توان به سه شیوه کشف کرد:

ارزش‌های تجربی: یافتن معنای زندگی از راه تجربیاتی ارزشمند مانند برخورد با شگفتی‌های طبیعت، یا درک و دریافت فرد دیگری (به وسیله عشق)

ارزش‌های خلاق: دومین راه برای کشف معنا، از رهگذر ارزش‌های خلاق میسر می‌شود. انجام کاری برجسته، مانند تالیف یک کتاب یا خلق یک اثر هنری آنچنان که فرانکل نیز در ۶۷ سالگی موفق به اخذ گواهی‌نامه خلبانی شد.

ارزش‌های نگرشی: اگر شخص در موقعیتی قرار بگیرد که نتواند شرایط را تغییر دهد می‌تواند نگرش خود را نسبت به وضعیت انتخاب کند. این کار نوعی متعالی کردن خود از رهگذر معنایی است. هرچند ارزش‌های نگرشی شامل فضایی چون دلسوزی، شجاعت، شوخ طبعی و ... است اما مشهورترین مثال فرانکل معنایی از راه رنج بردن است. رنج بردن، گناه و مرگ، سه رأس مثلث غم‌انگیز هستند که در عمر خود با آن مواجه هستیم. معنادرمانی پاسخ به مثلث غم‌انگیز را از رهگذر ارزش‌های نگرشی و خوش‌بینی غم‌انگیز فراهم می‌آورد.

فرانکل اذعان می‌دارد هیچ شکی نیست که معنای زندگی را باید یافت و نمی‌توان جعل کرد او با صراحت بیان می‌دارد که معنای زندگی انسان، امری درونی و روانی نیست، بلکه معنا را باید پیدا کرد.

۲-۲. فروغ فرخزاد

شعر برای فروغ، دریچه‌ای بود که او را با هستی مرتبط می‌سازد؛ چیزی برای توجیه بودن خود و یافتن خود:

شعر برای من مثل پنجره‌ای است که هر وقت به طرفش می‌روم خود به خود باز می‌شود، من آنجا می‌نشینم، نگاه می‌کنم، آواز می‌خوانم، داد می‌زنم، گریه می‌کنم، با عکس درخت‌ها قاطی می‌شوم و می‌دانم که آن طرف پنجره یک فضا هست و یک نفر می‌شنود... شعر با وجود معنی وسیع‌اش وسیله‌ایست برای ارتباط با هستی. خوبی شعر این است که آدم زمانی که شعر می‌گوید می‌تواند بگوید: من هستم، یا من هم بودم. من در شعر خود چیزی را جست‌وجو نمی‌کنم بلکه در شعرم تازه «خودم» را پیدا می‌کنم (فرخزاد، ۱۳۹۸: ۴۸).

به تدریج شعر برای فروغ مسئله‌ای جدی می‌شود. شعر برایش پاسخی است که باید به زندگی

خود بدهد:

حالا شعر برای من یک مسئله جدی است؛ مسئولیتی است که در مقابل وجود خودم احساس می‌کنم. یک جور جوابی است که باید به زندگی خودم بدهم. من همان قدر به شعر احترام می‌گذارم که یک آدم مذهبی به مذهبش (همان: ۷۰).

بیشتر شعرهای او، با بی‌پروایی خاصی سروده شده که در ادبیات آن زمان هیچ شاعری شهامت آن شیوه سرودن را نداشت و همین موجب شگفتی بسیار شد؛ ولی جدا از جنبه اخلاقی، اگر صرفاً شعر فروغ را از جنبه هنری بررسی کنیم، استعداد و ذوق سرشار او تحسین برانگیز است. آن قدر صمیمانه و بی‌ریا با خودش حرف می‌زند که می‌توان آن را «مجموعه شخصی» نامید؛ یک مجموعه شخصی و واقعی که کاملاً به زبان روح و دل، آراسته شده، ولی پویایی خاص اشعار از بُعد دیگر مورد توجه است. تمامی اشعار این مجموعه با احساس و شور درونی و هیجان خاصی درآمیکته، همه‌جا به دنبال هیجانی تازه می‌گردد و می‌خواهد تمام قلب و روحش را با خاطره‌ای، با امیدی و یا تحولی تکان دهد و سکوت و آرامش را از لحظه‌هایش دور کند و همیشه تقریباً با روحی زنده و نوعی احساس تند و وحشی از هوس، گناه، لذت، غرور، مستی، جادو، خاطره، فریاد، افسون و حسرت حرف می‌زند و گاهی هم خسته از دویدن‌ها و نرسیدن‌ها، دست به دامن خدا می‌شود. چون معتقد است که شعر الهام گرفتن از خدایی است که خالق زیبایی‌ها و دنیای شگفت‌انگیز پیرامون ماست و آدمی را به کشف و شهود شگفتی‌ها در جهان آفرینش، به محبت، دوستی، انسانیت و تکامل فرامی‌خواند و او را به تفکر و خلاقیت وامی‌دارد.

فرانکل معنای خاص زندگی هر فرد را منحصر به خود آن فرد می‌داند و چنین معتقد است:

تنها خود فرد است که می‌تواند به آن معنا، فعلیت بخشد و تنها با دست یابی به یک معناست که معناجویی او ارضا خواهد شد. بشر در هر شرایطی خلاء کامل را تجربه می‌کند و نمی‌تواند نیازهای درونی‌اش را به شکل عمل مثبتی ابراز نماید، تنها کاری که از او بر می‌آید این است؛ در حالی که رنج‌هایش را به شیوه‌ای شرافتمندانه تحمل می‌کند، می‌تواند از راه اندیشیدن به معشوق و تجسم خاطرات عاشقانه‌ای که از معشوق دارد، خود را خشنود گرداند. عشق تنها شیوه‌ای است که با آن می‌توان به اعماق وجود انسان دیگری دست یافت. هیچ کس توان آن را ندارد جز از راه عشق، به جوهر وجود انسانی دیگر آگاهی کامل یابد (فرانکل، ۱۳۶۶: ۱۵۰).

عشق عالی‌ترین و نهایی‌ترین هدفی است که بشر در آرزوی آن است. عشق در اشعار فروغ فراوانی بسیاری دارد؛ چنان که گویی با آویختن به عشق به‌عنوان معنای اصلی زندگی بر ناملايمات چیره می‌شود (مختاری، ۱۳۷۸: ۵۸۳).

این زن (مادر، عاشق) هیچ‌گاه از حس زنده بودن و حرکت خلاق خود فاصله نمی‌گیرد. عاشق می‌شود، به زندگی می‌رسد. زندگی می‌کند به خلاقیت پی می‌برد. از حس مادری به شعر دست می‌یابد. در شعر به یگانگی عوامل و اجزای سازنده وحدت انسانی نفوذ می‌کند (همان).

می‌خواهم به اعماق زمین برسم

عشق من آنجاست

در آنجایی که دانه‌ها سبز می‌شوند

و ریشه‌ها به هم می‌رسند. و آفرینش در میان پوسیدگی، خود را ادامه می‌دهد

گویی همیشه وجود داشته است

پیش از تولد و بعد از مرگ ...

می‌خواهم قلبم را مثل یک میوه رسیده به همه شاخه‌های درختان آویزان کنم (فرخزاد، ۱۳۹۸: ۶۲).
 شعر فروغ حکایت دل و روانی است که از بودن خود سخت آزاده و همواره در پی پاسخ به پرسش وهم‌آلود و سنگینی چون چگونه بودن و چگونه زیستن است (عابدی، ۱۳۷۷: ۸۶).
 او به محتوای شعر بیش از فرم آن توجه داشت؛ بی‌آنکه در به کارگیری صنایع لفظی و معنوی زیاده‌روی کند، از واژگانی سنجیده و زبانی ساده و صمیمی بهره می‌جوید. اساس قالب اشعار او را اوزان عروضی سالم و یا شکسته تشکیل می‌دهد. خلاصه آن که شعر فروغ بی هیچ نقابی، صادقانه و آییناً روح اوست (صبور، ۱۳۷۸: ۴۶۱).

۳. مؤلفه‌های معنادرمانی

۳-۱. ارزش‌های تجربی

عشق

دید فروغ به عشق بسیار وسیع است. او از کشف عشق، به کشف خویشتن خویش می‌رسد. او در جست‌وجوی آرامش درون به عشق پناه می‌برد. او درد و زوال عواطف انسانی و یأس و ناامیدی و عشق را مفردی می‌بیند تا به زندگی معنا بخشد:

گیاهی سبز می‌روید در مرداب رویاهای شیرینم
 ز دشت آسمان گویی غبار نور برمی‌خاست
 گل خورشید می‌آویخت بر گیسوی مشکینم
 نسیم گرم‌دستی، حلقه‌ای را نرم می‌لغزاند
 در انگشت سیمینم (فرخزاد، ۱۳۹۸: ۲۵۹)

عشق به گونه‌ای عظیم، قابلیت پذیرش تمام و کمال ارزش‌ها را می‌افزاید. دروازه‌های کل جهان ارزش‌ها، همه به روی عاشق باز می‌شود. بنابراین عاشق در تسلیم به معشوق، غنایی درونی را تجربه می‌کند که از معشوق فراتر می‌رود (فرانکل، ۱۳۶۶: ۲۳۶).

بگذار تا به طعنه بگویند مردمان
 در گوش هم حکایت عشق مدام ما
 «هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق
 ثبت است بر جریده عالم دوام ما» (فرخزاد، ۱۳۹۸: ۲۱۵)

«عشق، زاینده مستی است و زاینده هشیاری، عشق تسلاهی تنهایی انسان و پادزهر مرگ است؛ عشق خواهر مرگ است. در میان انواع عشق، عشق جنسی، نمونه عشق زاینده است. ما در عشق و با عشق بقای خود را می‌جوییم. وقتی که عشق رشد می‌کند، اشتیاق آتشی برای رسیدن به کنه و نهایت هرچیز که مد نظر آید، پیدا می‌شود» (اونامونو، ۱۳۸۵: ۱۹۷-۲۰۳).

باز من ماندم و یک مشت هوس
 باز من ماندم و یک مشت امید
 یاد آن پرتوی سوزنده عشق
 که ز چشمت به دل من تابید (فرخزاد، ۱۳۹۸: ۷۸)

عاشقی و دلبستگی به دیگری، یکی از راه‌های معنابخشیدن به زندگی است که موجب می‌شود انسان از خودش و تکرارها فراتر رود:

همه هستی من آیه تاریکیست
 که تو را در خود تکرارکنان
 به سحرگاه شکفتن‌ها و رستن‌های ابدی خواهد برد
 من در این آیه تو را آه کشیدم، آه
 من در این آیه تو را
 به درخت و آب و آتش پیوند زدم (همان: ۴۰۳)

فرانکل معتقد است «علاوه بر جمال معشوق، عامل سومی هم در عشق، مؤثر است. معجزه عشق! چون از طریق عشق آنچه فهم‌ناشدنی است، انجام می‌گیرد» (فرانکل، ۱۳۶۶: ۲۳۶). عشق زمینی فروغ او را تا آسمان می‌برد. «عشق» برای او مقدس است، آن را «باران رحمتی» می‌داند که بر قلب «گنهکار» او می‌بارد.

عشق تو همچو پرتو مهتاب است
 تابیده بی‌خبر به لجنزار
 باران رحمتی است که می‌بارد
 بر سنگلاخ قلب گنهکاری (فرخزاد، ۱۳۹۸: ۱۶۷)

«فروغ به ذات شعر، و به ذات رابطه انسانی و عشق روکرده است. از این رو دریافته است که آدمی به زندگی بسته است و سلب زندگی از آدمی، سلب هویت خود اوست. زندگی به عشق بسته است و سلب عشق از زندگی یعنی سلب هویت از آدمی. عشق نهایی‌ترین رابطه بی‌واسطه میان انسان با انسان است» (مختاری، ۱۳۷۸: ۵۶۶).

از تو تنهاییم خاموشی گرفت
 پیکرم بوی هم‌آغوشی گرفت
 جوی خشک سینه‌ام را آب، تو
 بستر رگ‌هام را سیلاب، تو
 در جهانی این چنین سرد و سیاه
 با قدم‌هایت قدم‌هایم به راه (فرخزاد، ۱۳۹۸: ۳۲۰)

فرانکل معتقد است عشق پدیده‌ای کاملاً انسانی است. «عشق باید آدمی را غنی سازد؛ بخشی از این غنای درونی است که معنای زندگی انسان را تشکیل می‌دهد. در واقع آن جنبه از پدیده جامع‌تر انسانی یعنی «تعالی خویشتن» است» (فرانکل، ۱۳۷۱: ۸۳).

عشق از جسم معشوق فراتر می‌رود و معنای ژرف خود را در هستی معنوی شخص و در درون او می‌یابد در این مرحله دیگر فرقی نمی‌کند معشوق حاضر باشد یا نباشد، مرده باشد یا زنده؛ این دیگر اهمیتی ندارد.

در شعر فروغ همه‌جا سخن از عشق طبیعی و زمینی، اما متعالی است. هرچه از اشعار اولیه فروغ دورتر شویم، بیان او از معشوق زمینی سخت‌تر و خود معشوق متعالی‌تر است:

او شراب بوسه می‌خواهد ز من
 من چه گویم قلب پر امید را

او به فکر لذت و غافل که من

طالبیم آن لذت جاوید را (فرخزاد، ۱۳۹۸: ۱۷۰)

عشق تنها شیوه‌ای است که با آن می‌توان به اعماق وجود انسانی دیگر دست یافت. «جنبه روحانی عشق است که ما را یاری می‌دهد تا صفات اصلی و ویژگی‌های واقعی محبوب را ببینیم» (فرانکل، ۱۳۹۰: ۱۷۳) و فروغ گفته است:

عشقی به من بده که مرا سازد

همچون فرشتگان بهشت تو

یاری به من بده که در او بینم

یک گوشه از صفای سرشت تو (فرخزاد، ۱۳۹۸: ۱۴۴)

فروغ یک عاشق معمولی نیست، او عاشق «عشق» است. به عقیده فرانکل عشق راستین، وابسته به وجود فیزیکی معشوق نیست؛ بنابراین، عشق فارغ از وجود فیزیکی معشوق و با وجود فقدان وی هم دوام می‌آورد. به عبارت دیگر، او یکی از راه‌های معنا بخشیدن به زندگی را درک و دریافتن فرد دیگری از راه عشق می‌داند که موجب می‌شود انسان از خود فراتر رود. به این طریق درد و رنج خود را فراموش کند. عشق از نظر فرانکل این‌گونه است:

عشق تنها شیوه‌ای است که با آن می‌توان به اعماق وجود انسانی دیگر دست یافت. هیچ کس

توان آن را ندارد که جز از راه عشق به جوهر وجود انسانی دیگر، آگاهی کامل یابد. جنبه

روحانی عشق است که ما را یاری می‌دهد تا صفات اصلی و ویژگی‌های واقعی محبوب را ببینیم

و حتی چیزی را که بالقوه در اوست و باید شکوفا گردد، درک کنیم (فرانکل، ۱۳۹۶: ۲۳).

اگر به سویت این چنین دویده‌ام

به عشق عاشقم نه بر وصال تو

به ظلمت شبان بی‌فروغ من

خیال عشق خوش‌تر از خیال تو (فرخزاد، ۱۳۹۸: ۲۲۳)

و در نهایت در «تعالی نفس» به واسطه عشق تا آنجا پیش می‌رود که به حقیقت زندگی دست می‌یابد.

سخن از پیوند سست دو نام

و هم آغوشی در اوراق کهنه یک دفتر نیست

سخن از گیسوی خوش بخت من است

با شقایق‌های سوخته بوسه تو

و صمیمیت تن‌هامان، در طراری

و درخشیدن عربانی‌مان

همه می‌دانند

همه می‌دانند

ما به خواب سرد و ساکت سیمرغان، ره یافته‌ایم

ما حقیقت را در باغچه پیدا کردیم

در نگاه شرم آگین گلی گمنام

و بقا را در یک لحظه نا محدود (همان: ۳۷۲)

حتی با وجود رنجی که از عشق می‌برد شاد است. فروغ برای اندوه تعبیری زیبا به کار برده است: «شکوفه اندوه»؛ که نشان از پذیرش رنج و اندوهی دارد که باعث رشد آدمی می‌شود و رنج را هم زیبا می‌بیند. به عقیده فروغ «اندوه» مانند شکوفه‌ای است که از شاخه یاد معشوق می‌روید. شاعر «عشق» را گریزی می‌بیند برای اندوه.

اما من آن شکوفه اندوهم
کز شاخه‌های یاد تو می‌رویم
شب‌ها تو را به گوشه تنهایی
در یاد آشنای تو می‌جویم (همان: ۲۱۳)

و هرچند یاد معشوق را چون خزانی اندوهناک می‌بیند ولی همین تصویر هم در نظرش دل‌انگیز است.

در دل چگونه یاد تو می‌میرد
یاد تو یاد عشق نخستین است
یاد تو آن خزان دل‌انگیزی است
کو را هزار جلوه رنگین است (همان)

شاعر با وجود محال بودن عشق، اما آن را «ره آورد» می‌داند. اینجاست که باید گفت «عشق» امری مادی نبوده بلکه معنوی و فراجسمانی است:

چه ره آورد سفر دارم ای مایه عمر؟
سینه‌ای سوخته در حسرت یک عشق محال
نگهی گمشده در پرده رویایی دور
پیکری ملتهب از خواهش سوزان وصال (همان: ۲۰۱)

و نیز:

من از تو می‌مردم
اما تو زندگانی من بودی
تو با من می‌رفتی
تو در من می‌خواندی
وقتی که من خیابان‌ها را
بی‌هیچ مقصدی می‌پیمودم (همان: ۴۰۰)

تلاش شاعر به‌منزله نوعی در حرکت بودن احساس است. رنجی که شاعر از این پیمودن‌ها دارد، برای او معنا بخش است؛ با درک این رنج است که انسان آفریده‌ای مسئول است که باید به معنی بالقوه زندگی خود تحقق بخشد، معنی حقیقی زندگی را در جهان پیرامون و گرداگرد روحیه شاعر باید یافت، نه در جهان درون و ذهن و روانش.

می‌آیم، می‌آیم، می‌آیم
و آستانه، پر از عشق می‌شود
و من در آستانه به آن‌ها که دوست می‌دارند
و دختری که هنوز آنجا،
در آستانه پر عشق ایستاده، سلامی دوباره خواهیم کرد (همان: ۳۹۹)

عشق به خودی خود، با همهٔ بیم و امیدها، درد و درمان‌ها و مؤلفه‌های متضادگونه‌اش همواره شاعر را به خویشتن فرامی‌خواند، «خویشتن» که این بار نه در خود شاعر، بلکه در فراسوی شاعر قرار دارد و وی باید برای دستیابی به آن با پای اراده‌اش راه را بپیماید:

آری آغاز دوست داشتن است

گرچه پایان راه ناپیداست

من به پایان دگر نیندیشم

که همین دوست داشتن زیباست (همان: ۷۷)

امید به عشق همواره به‌مثابه دستیابی به مقصود و مطلوب نیست، بلکه برای شاعر، پیمودن

مسیر عشق نیز معنابخش خواهد بود.

و من به جفت‌گیری گل‌ها می‌اندیشم

در آستانهٔ فصلی سرد

در محفل عزای آینه‌ها

و اجتماع سوگوار تجربه‌های پریده رنگ

و این غروب بارور شده از دانش سکوت ... (همان: ۴۱۲)

و نیز:

از آینه بپرس نام نجات‌دهنده‌ات را

آیا زمین که زیر پای تو می‌لرزد تنهاتر از تو نیست؟ (همان: ۴۳۵)

باور داشتن به وجود یک منجی، متضمن وجود نوعی امید و عشق در نهاد شاعر است.

امیدواری

روی ویرانه‌های امیدم

دست افسونگری شمعی افروخت

مرده‌ای چشم پر آتشش را

از دل گور بر چشم من دوخت (همان: ۱۷۱)

هرجا ناامیدی باشد، امیدی از پس آن خواهد آمد. حتی اگر این امید برخاسته از دل خاک از

چشم خفتهٔ مرده‌ای باشد.

ز پشت میله‌ها هر صبح روشن

نگاه کودکی خندد به رویم

چو من سر می‌کنم آواز شادی

لبش با بوسه می‌آید به سویم (همان: ۲۰۵)

عشق به دورهٔ کودکی به مثابهٔ عشق و امید به گذشته است، گذشته‌ای آرمانی که شاعر میل

دارد آن را دوباره احیا کند. «شادی» در باور شاعر، مؤلفه‌ای است که احیا کنندهٔ عشق و امید از

دست رفتهٔ وی است.

با آنکه رفته‌ای و مرا برده‌ای ز یاد

می‌خواهمت هنوز و به جان دوست دارم

ای مرد، ای فریب مجسم بیا که باز

بر سینۀ پر آتش خود می‌فشارم (همان: ۳۱۰)

عشق نامیراست، حتی اگر دیگری آن را ظاهراً به فراموشی بسپارد. همین نامیرا بودن عشق سبب معنابخشی به زندگی شاعر می‌شود.

۳-۲. ارزش‌های نگرشی

۳-۲-۱. رنج

اونامونو، پژوهشگر، شاعر، رمان‌نویس و فیلسوف اسپانیایی می‌گوید:

رنج، راه آگاهی است و موجودات زنده با رنج کشیدن به خودآگاهی دست می‌یابند. زیرا دست یافتن به آگاهی از خویش، همان شناختن خویش است. اگر کم یا بیش رنج نمی‌بردیم چگونه می‌دانستیم که وجود داریم؟ جز با رنج کشیدن، چگونه می‌توانیم در نفس خودمان تأمل کنیم. با رنج است که در خود تمرکز می‌کنیم و به خود باز می‌گردیم (۱۳۹۶: ۲۰۶).

فرانکل درباره رنج می‌گوید:

ما فقط از طریق اعمالمان به زندگی معنی نمی‌بخشیم، بلکه از راه دوست داشتن و نهایتاً از طریق رنج هم به زندگی معنی می‌دهیم. چون انسان در شیوه پذیرفتن رنج‌هایش تحت قید و بندهایی، باز قادر است ارزش‌های انسانی خود را شکوفا کند. نوع برخورد ما با دشواری‌ها به درستی نشان می‌دهد که ما چه کسی هستیم و این می‌تواند به ما توانایی دهد که معنادار زندگی کنیم» (۱۳۹۹: ۶۳).

به عقیده فرانکل رنج بردن، شرط لازم برای معنابخشی نیست؛ ولی باعث راه‌اندازی معنایی می‌شود. او معتقد است در رنج هم می‌توان معنایی یافت و باید رنج را به شیوه‌ای شرافتمندانه پذیرفت و تحمل کرد (ثنایی، ۱۳۹۶: ۵۶).

فرانکل معتقد است «اینکه چگونه با سختی‌ها و رنج‌ها کنار بیاییم و به آن واکنش نشان دهیم، نهایتاً محصول یک تصمیم شخصی است. انسان می‌تواند هر درد و رنجی را تحمل کند؛ مادامی که در آن رنج، حکمت خاصی را درک کند» (۱۳۹۹: ۹۳).

شاعر رنج و درد را «زیبا» می‌بیند؛ زیرا پذیرفته است در رنج و درد، هم‌معنایی برای زندگی نهفته است. او پذیرفته است درد و رنج، بهترین جلوه‌گاه ارزش وجودی انسان است. او درد خود را پنهان نمی‌کند؛ زیرا آن قدر رنج و درد را زیبا می‌بیند که حتی آن را برای واژه «خوشبختی» به کار می‌برد.

می‌خواهمش در این شب تنهایی

با دیدگان گمشده در دیدار

با درد، درد ساکت زیبایی سرشار، از تمامی خود سرشار (فرخزاد، ۱۳۹۸: ۱۴۱)

رنج و دردی که در شعر فروغ موج می‌زند، زخم دهان گشوده انسان روشنفکر عصر اوست که دچار پوچی و بی‌معنایی شده است. انسانی که در نقطه اوج پوچی ارزش‌ها ایستاده است. فروغ اگر شعر می‌گوید برای طغیان علیه این پوچی است: «توی زمانی داریم زندگی می‌کنیم که تمام مفاهیم و مقیاس‌ها دارند معنی خودشان را از دست می‌دهند. نمی‌توانم توضیح بدهم که چرا شعر می‌گویم. شاید یک جور نیاز ناآگاهانه است به مقابله و ایستادگی در برابر زوال» (همان: ۴۷-۴۸).

فرانکل عقیده دارد انگیزه اصلی و هدف زندگی گریز از درد و لذت بردن نیست (فرانکل، ۱۳۹۹: ۸۶). درد و رنج فروغ، هدفمند است. او از این درد و رنج به لذت عشق می‌رسد؛ پس بیمی از درد و رنج ندارد.

فروغ پذیرفته است که رنج لازمه زندگی است و آن ناگریز است؛ پس با آغوشی باز و بدون هراس آن را می‌پذیرد:

ای ز گندمزارها سرشارتر
ای ز زرین شاخه‌ها پربارتر
ای در بگشوده بر خورشیدها
در هجوم ظلمت تردیدها
با توأم دیگر ز دردی بیم نیست

هست اگر، جز درد خوشبختیم نیست (فرخزاد، ۱۳۹۸: ۳۱۶)

فرانکل معتقد است برای رسیدن به استعداد یا خلاقیتی جدید، می‌توان از رنج و اندوه بهره برد و در واقع، فرصتی برای تجلی نیروهای بالقوه و شکوه آدمی از این رهگذر فراهم می‌شود (فرانکل، ۱۳۹۹: ۸۹).

احساس می‌کنی که دریغ است
با درد خود اگر بستیزی
می‌بویی آن شکوفه غم را

تا شعر تازه‌ای بنویسی (فرخزاد، ۱۳۹۸: ۲۴۴)

«معنادرمانی» به ما می‌آموزد که تا آنجا که امکان دارد، از رنج بردن بپرهیزیم. «اما به مجرد اینکه می‌بینیم تقدیر دردناک غیرقابل تغییر است، نه تنها باید آن را پذیرفت، بلکه باید آن را به دستاوردی معنادار تغییر داد» (فرانکل، ۱۳۹۰: ۸۹).

روی خاک ایستاده‌ام
با تنم که مثل ساقه گیاه
باد و آفتاب و آب را
می‌مکد که زندگی کند
بارور ز میل
بارور ز درد

روی خاک ایستاده‌ام (فرخزاد، ۱۳۹۸: ۲۸۷)

هرگونه ایستادگی و مقاومت به‌مثابه تحمل رنج است؛ رنجی که حاصل وجود یک حس مازاد یا بر عکس رنج بردن از یک فقدان ابدی است. این درد با وجود ناپسند بودن برای شاعر، لذت را به ارمغان خواهد آورد؛ زیرا درد به نوعی احساسی را به وی می‌بخشد که لذت نمی‌تواند. نگرش ابتدایی انسان از رنج می‌گوید تمام ناراحتی‌های روحی و روانی بشر نشئت‌گرفته از مشکلات و رنج‌هایی است که بر وی وارد شده است؛ لذا باید از آن‌ها فاصله گرفت تا حال فرد بهتر شود با نگاهی شاعرانه به زندگی درمی‌یابیم که تمام ناراحتی‌های انسان در زندگی‌اش ناشی از عدم ظرفیت کافی برای مقابله با رنج‌هاست.

۲-۳-۲. گناه

درد و رنج بهترین جلوه‌گاه وجود انسان است و آنچه که اهمیت بسیار دارد، شیوه و نگرش فرد نسبت به رنج است و شیوه‌ای که این رنج را به دوش می‌کشد (فرانکل، ۱۳۹۹: ۸۹). فروغ رنج و گناه را فدای لحظه‌ای شادی می‌کند. او رنج و گناه را به جان می‌خرد و پذیراست؛ زیرا در نظر او دنیا گذراست و با خدایی بخشنده روبه‌روست که با تمام گناهکاری به او لبخند می‌زند (مختاری، ۱۳۷۸: ۴۷۸).

بیا دنیا نمی‌ارزد به این پرهیزی و دوری
فدای لحظه‌ای شادی، کن این رویای هستی را
لبت را بر لبم بگذار
کز این ساغر پر می
چنان مستت کنم تا خود بدانی قدر مستی را (فرخزاد، ۱۳۹۸: ۱۲۰)

چنان که در شعر «پاسخ» آورده است:

بر روی ما نگاه خدا خنده می‌زند
هرچند ره به ساحل لطفش نبرده‌ایم
زیرا چو زاهدان سیه‌کار خرقه‌پوش
پنهان ز دیدگان خدا می‌نخورده‌ایم
پیشانی از ز داغ گناهی سیه شود
بهتر ز داغ مهر نماز از سر ریا (همان: ۲۱۴)

برای شاعر همواره «لحظه» به‌مثابه امری معنابخش است، حتی اگر با گناه و عصیان سپری شود. شاعر اراده به گناه را مانند اراده معطوف به معنا می‌پندارد.

۳-۲-۳. مرگ

مرگ به‌عنوان حقیقتی انسانی، دست‌مایه شعر فروغ است. در شعر فروغ مرگ همواره یکی از موضوعات اساسی است. نگاه فروغ به زندگی، نزدیک به نوعی نگاه اگزیستانسیالیستی است. او آدمی را مسئول سرنوشت خود می‌داند و مرگ را جزء پدیده هستی. اما این مرگ‌آگاهی برای فروغ توأم با وحشت است که این وحشت را با معنایی به نام عشق تعدیل و باور می‌کند (مختاری، ۱۳۷۸: ۵۸۳).

فروغ «مرگ» را رویدادی حتمی و گریزناپذیر می‌داند و آن را چون دیگر پدیده‌ها، مخاطب خود قرار می‌دهد. این مخاطب قرار دادن مرگ، در واقع نگاه فروغ به مرگ را نشان می‌دهد که هراسی از مردن ندارد.

می‌سوزم از این دو رویی و نیرنگ
یک‌رنگی کودکانه می‌خواهم
ای مرگ از لبان خاموش
یک بوسه جاودانه می‌خواهم (فرخزاد، ۱۳۹۸: ۱۲۳)

شفیعی کدکنی بر این باور است که «مرگ و یأس و ناامیدی عجیبی بر شعر دوره فروغ حاکم است و اصولاً یکی از درون‌مایه‌های اصلی شعر این دوره، مسئله اندیشیدنش شاعران به مرگ و حتی ستایش مرگ است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۹: ۶۶).

از دریچه‌ام نگاه می‌کنم

جز طنین یک ترانه نیستم

جاودانه نیستم

جز طنین یک ترانه نیستم (فرخزاد، ۱۳۹۸: ۲۸۸)

در مؤلفه‌های معنادرمانی فرانکل، «مرگ» از اساسی‌ترین رنج‌های آدمی است. مرگ نه تنها چهره زندگی را بی‌معنا نمی‌کند، بلکه موقتی بودن زندگی را پر معنا می‌سازد. در واقع مرگ مسئولیت آدمی را به او یادآور می‌شود (فرانکل، ۱۳۹۹: ۸۶).

آدمی از مرگ ناگزیز است؛ اما آزاد است تا در برابر سرنوشت خود موضع مناسب و شکوهمندی را انتخاب کند (محمدپور، ۱۳۸۵: ۱۷۰).

تنهاتر از یک برگ

با بار شادی‌های مه‌جورم

در آب‌های سبز تابستان

آرام می‌رانم

تا سرزمین مرگ

تا ساحل غم‌های پاییزی

در سایه‌ای خود را رها کردم (فرخزاد، ۱۳۹۸: ۲۹۷)

فروغ در درگیری تجربی با این موج‌ها، مدام در تلاش گریز از جاذبه این کانون به سر می‌برد. و گاه از فراز موجی بلند به سوی روشنائی پرتاپ می‌شود. و در حرکت پرتابی خود پیروزی بر زوال و مرگ را احساس می‌کند. اصلی که در پایان بسیاری از درخشان‌ترین شعرهایش در تصویرهای مختلف عینیت می‌یابد و می‌یابم شاعر نه تنها این زوال را باور نداشته و تسلیم نشده، بلکه آن را با استمداد از نیروی عشق به هستی جوشان تبدیل کرده است (حقوقی، ۱۳۸۱: ۱۵۵).

من مثل حس گمشدگی وحشت آورم

اما خدای من

آیا چگونه می‌شود از من ترسید

من، من که هیچ‌گاه

جز بادبادکی سبک و ولگرد

بر پشت بام‌های مه‌آلود آسمان

چیزی نبوده‌ام

و عشق و میل و درد و نفرتم را

در غربت شبانه قبرستان

موشی به نام مرگ جویده است (فرخزاد، ۱۳۹۸: ۳۵۶)

فروغ می‌گوید: «گاهی اوقات فکر می‌کنم که درست است که مرگ هم یکی از قوانین طبیعت است، اما آدم تنها در برابر این قانون است که احساس حقارت و کوچکی می‌کند. یک

مسئله‌ای است که هیچ‌کاریش نمی‌شود کرد، حتی نمی‌شود مبارزه کرد برای از میان بردنش، فایده ندارد باید باشد. خیلی هم خوب است. این یک تفسیرکلی که شاید هم احمقانه باشد» (همان: ۵۷).

حتی عشق و وصلت نیز در ذهن او با هاله‌هایی از مرگ و زوال همراه است. فروغ در نامه‌ای به برادرش می‌نویسد: «آدم باید دنبال جفت خویش بگردد هرکسی یک جفت دارد. باید جفت خودش را پیدا کند. با او هم‌خوابه شود و بمیرد. معنی هم‌خوابگی همین است؛ یعنی کامل شدن و مردن» (همان: ۱۳۴).

گوش دادم به همه زندگی‌ام
موش منفوری در حفرة خود
یک سرود زشت مهمل را
با وقاحت می‌خواند
جیرجیری سمج و نامفهوم
لحظه‌ای فانی را چرخ‌زنان می‌پیمود
و روان می‌شد بر سطح فراموشی
آه من پر بودم از شهوت - شهوت مرگ
هر دو ... از احساسی سرسام آور تیر کشید (همان: ۳۱۰)

و همچنین:

غریت سنگینم از دلدادگیم
شور تند مرگ در هم‌خوابگیم
نامده هرگز فرود از بام خویش
در فرازی شاهد اعدام خویش (همان: ۳۴۴)

مرگ و توقف و از حرکت به سوی آینده‌ای معشوش باز ایستادن، شاید موجب آرامشی باشد و راستی اگر مرگ نبود، آدمی چه سرنوشت دهشناکی داشت (شمیسا، ۱۳۷۴: ۳۳). فرانکل معتقد است «لزومی ندارد به نوعی مرگ را از زندگی حذف کنیم برعکس باید گفت که به واقع مرگ به زندگی تعلق دارد» (فرانکل، ۱۳۶۶: ۱۴۰). و فروغ سروده است:

مرگ من روزی فرا خواهد رسید
در بهاری روشن از امواج نور
در زمستانی غبارآلود و دور
یا خزانی خالی از فریاد و شور (فرخزاد، ۱۳۹۸: ۲۶۴)

فروغ در شعر «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» نگرش نهایی خود را درباره مرگ به نمایش می‌گذارد. «در این شعر با وقوف بر آلودگی زمین و نومیدی آسمان و ناتوانی دست‌های سیمانی و زمستان تاریخی عصرخود، مرگ را نه فقط در فرجام محتوم این هستی آلوده، بلکه به‌عنوان راه رسیدن به رهایی و تولدی دیگر کشف می‌کند» (نیکبخت، ۱۳۷۳: ۱۰۱).

بعد از تو ما به قبرستان رو آوردیم
و مرگ، زیر چادر مادر بزرگ نفس می‌کشید
و مرگ، آن درخت تناور بود

که زنده‌های این سوی آغاز
 به شاخه‌های ملولش دخیل می‌بستند
 و مرده‌های آن سوی پایان
 به ریشه‌های فسفریش چنگ می‌زدند
 و مرگ روی آن ضریح مقدس نشسته بود (فرخزاد، ۱۳۹۸: ۴۳۰)

۳-۳. ارزش‌های خلاق

انجام کار ارزشمند

در آثار فرخزاد، شعر و زندگی به گونه‌ای تفکیک‌ناپذیر با هم درمی‌آمیزد و به یگانگی می‌رسد. «مایه اصلی زندگی و شعر در آغاز برای او لذت جسمانی و هوس‌های عریان بود که حاصلی به جز شکست و ناکامی نداشت. شکست در زندگی اجتماعی و خانوادگی روح وی را پس از یک دوره ناامیدی، بی‌اعتمادی، ناباوری و بی‌اعتقادی نسبت به همه چیز، به طغیان وا داشت» (یاحقی، ۱۳۷۸: ۱۱۳).

فروغ با آن که از شاعران معاصر یا پیش از خود، کمتر تأثیر گرفته، اما مشاهده می‌شود که در مراحل کمال، به سوی تغزلی پرمایه و سرشار از اندیشه‌های اجتماعی و فلسفی گراییده است:

زندگی شاید آن لحظه مسدودی است
 که نگاه من در نی چشمان تو خود را ویران می‌سازد
 و در این حسی است
 که من آن را با ادراک ماه و با دریافت ظلمت خواهم آمیخت
 در اتاقی که به اندازه یک تنهایی است
 دل من
 که به اندازه یک عشق است

به بهانه‌های ساده خوشبختی خود می‌نگرد ... (فرخزاد، ۱۳۹۸: ۲۶۸)

یکی از راه‌های کشف معنا، از رهگذر ارزش‌های خلاق میسر می‌شود. از نظر فرانکل «خلاقیت، اضافه کردن چیزی به دنیا از رهگذر خودابرازی است و استفاده از استعدادها در راه‌های مختلف است. کاری که انجام می‌دهیم؛ مثلاً خلق یک اثر هنری، تألیف یک کتاب، و ... هدیه ما به زندگی است. فرانکل معتقد است هر کس مسئولیتی را در قبال زندگی به دوش می‌کشد» (محمدپور، ۱۳۸۵: ۱۶۲). فروغ این رسالت را در شعر گفتن و رساندن فریاد خود به جهان می‌داند.

به لب‌هایم مزن قفل خموشی
 که من باید بگویم راز خود را
 به گوش مردم عالم رسانم
 طنین آتشین آواز خود را (فرخزاد، ۱۳۹۸: ۹۹)

بیا بگشای در، تا پر گشایم
 به سوی آسمان روشن شعر
 اگر بگذاریم پرواز کردن
 گلی خواهم شدن در گلشن شعر (همان: ۱۰۰)

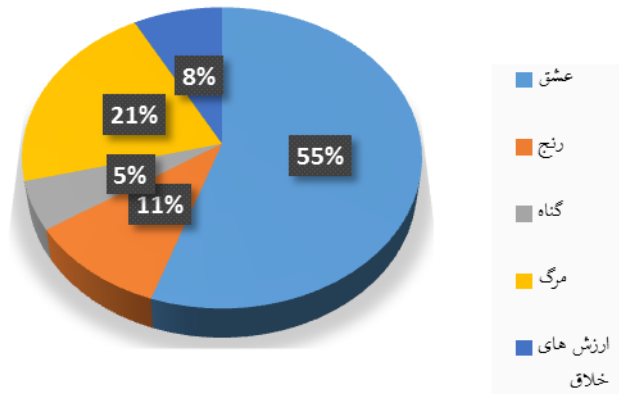
یا حقی معتقد است در فروغ نوعی تحول روحی رخ داده است. تحول از گرایش نفسانی به مرحله‌ای از درک فلسفی و اجتماعی که تجربیات و تأثرات عام را از زندگی و محیط پر اضطراب و لرزان بیرون در دامن تصویر تازه شعر می‌ریزد (یا حقی، ۱۳۷۸: ۱۱۲). نگاه فروغ به زندگی و شعر، نگاهی دیگر است؛ آزاد و رها، عمیق و مستقل.

۴. نتیجه

شاعر معاصر مورد مطالعه در پژوهش حاضر در مقام شاعری اندیشمند به هستی، انسان، جامعه و شرایطی که فرد در آن زندگی می‌کند، اندیشیده است و بر این بنیان، ایده‌هایی برای زندگی و معنای آن بیان کرده است. فرانکل نیز با توجه به ماهیت انسان و هستی‌گرایی و شرایطی که آدمی در آن قرار می‌گیرد، زندگی را تعریف می‌کند و در مقام روان‌پزشک، راهکارهایی برای زندگی راستین بیان می‌کند. شاعر و فرانکل رنج را از زندگی جدایی‌ناپذیر می‌دانند و زندگی را یکسره به معنای برخورداری و تنعم نمی‌دانند. فرانکل معتقد است کوشش برای رسیدن به مطلوب و هدف، به زندگی انسان معنا می‌بخشد و ناکامی و تنش در آن راه، لازمه زندگی و بهداشت روان است. شعر برای فروغ دریچه‌ای بود که او را با هستی مرتبط می‌ساخت، چیزی برای توجیه بودن خود و یافتن خود؛ شعر وسیله‌ایست برای ارتباط با هستی و با وجود، به معنی وسیع آن. خوبی‌اش این است آدم وقتی شعر می‌گوید می‌تواند بگوید: من هستم، یا من هم بودم. من در شعر خود چیزی را جست‌وجو نمی‌کنم بلکه در شعر خود تازه «خودم» را پیدا می‌کنم. فروغ نیز به گذر زمان و هستی انسان توجه دارد. وی ضمن آن که غم و رنج را به‌عنوان بخشی از زندگی بشر می‌پذیرد، همواره انسان را به استفاده از فرصت‌های عمر فرا می‌خواند. او با آگاهی به آلودگی زمین، نومیدی آسمان، ناتوانی دست‌های سیمانی و زمستان تاریخی عصر خود و بیان آن در شعر، مرگ را نه تنها فرجام مختوم این هستی آلوده، بلکه به‌عنوان راه رسیدن به رهایی و تولدی دیگر کشف می‌کند. طبق نتایج به دست آمده عشق به دوره کودکی به‌مثابه عشق و امید به گذشته است، گذشته‌ای آرمانی که فروغ میل دارد آن را دوباره احیا کند. «شادی» در باور شاعر، مؤلفه‌ای است که احیاکننده عشق و امید از دست‌رفته‌ی وی است. فرانکل معتقد است تحقق معنا را در عشق نیز می‌توان یافت و این راه از همه مهم‌تر است. فروغ در شعر از خدایی الهام می‌گیرد که خالق زیبایی‌ها و دنیای شگفت‌انگیز پیرامون ماست و آدمی را به کشف و شهود شگفتی‌ها در جهان آفرینش، به محبت، دوستی، انسانیت و تکامل فرامی‌خواند و او را به تفکر و خلاقیت وا می‌دارد.

با مطالعه شعر فروغ، درمی‌یابیم که وی در شعرش زندگی می‌کرد و در زندگی شعر می‌سرود، زندگی هنری‌اش از زندگی عادی جدا نبود. فروغ سرشار از شور زندگی بود. رنج و سختی را با تمام وجود لمس کرده و آن را تبدیل به معنایی برای زندگی می‌کند. شاعر رنج خود را تبدیل به شعر می‌کند، شعری که سراسر امید و شوق است. او عاشق عشق بود و مرگ و رنج را پدیده‌ای می‌داندست برای رسیدن به وصال. فروغ معنای زندگی را در مسائل پیچیده جست و جو نمی‌کند، بلکه معتقد است زندگی شاید خیابان درازی است که زنی با زنبیل از آن می‌گذرد. فروغ معنای

واقعی معنای زندگی را از رهگذر مفهوم عشق کشف کرده است و به همین علت با وجود زندگی سخت و پررنج، اشعارش پر از امید و شور زندگی است. در نمودار زیر درصد هریک از مؤلفه‌های مورد بررسی در آثار فروغ نشان داده شده است.



یکی از اساسی‌ترین مفاهیم در نظریه فرانکل عشق است و عشق بستر بسیار مهم مکتب معنادرمانی در معنابخشی به زندگی انسان است. شاعر و فرانکل هر دو بر این باورند که در پرتو عشق، زندگی انسان معنا می‌یابد و خودشناسی محقق می‌شود و استعدادهای انسان شکوفا و جنبه شهودی آن، تقابل با عقل را سبب می‌شود. البته، ظهور نیروی عشق و ابعاد آن در اشعار مورد بررسی، بسیار گسترده‌تر و ژرف‌تر از دیدگاه فرانکل است؛ زیرا شاعر اساس هستی را بر بنیان آن می‌بیند و عشق در اندیشه او کارکردهای درمان‌گرایانه بسیار گوناگونی می‌یابد که در اندیشه فرانکل نمود ندارد. شاعر در اشعار خود نه تنها درک بشر را در دریافت اسرار هستی و خودشناسی ناتوان می‌یابد، بلکه بر این باور است که انسان باید این ناتوانی را در نظر بگیرد و به همین سبب ضمن اشاره به ناتوانی انسان در درک خود و هستی، با فراخواندن به شادی و رضایت‌مندی، زندگی را معنا می‌بخشد. شاعر به زمان و گذرایی آن و زندگی انسان در بستر آن توجه خاص دارد. سرانجام باید بگوییم مقولاتی را که ویکتور فرانکل درباره معنابخشی به زندگی معرفی کرده است، نه تنها مسبب معنادار کردن زندگی بشر شناخته شده‌اند، بلکه با توجه به نظریه وی، وجه تاریک این مقولات تحت سیطره وجه روشن و معنابخش آن‌ها قرار گرفته است. مرگ با توجه به دیدگاه فرانکل پایان زندگی نیست. رنج با وجود ناگوار بودنش ممکن است گوارای وجود بشر باشد. عشق صرفاً امر ارگانیکی جنسی و مبتنی بر سائق‌های شناخته‌شده در روان‌شناسی نیست، بلکه می‌تواند امری فراسوی آنچه بیان شد، باشد.

منابع

- احمدی، اسماعیل (۱۳۹۹)، «بررسی وجوه نظریه معنادرمانی ویکتور فرانکل و تطبیق آن با مثنوی معنوی»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه ولی عصر رفسنجان.
- اونامونو، میگل (۱۳۹۶)، *درد جاودانگی*، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، ناهید.
- ثنایی، حشمت (۱۳۹۶)، *در جست‌وجوی معنا*، تهران، گروه بین‌الملل طرفه.

- حقوقی، محمد (۱۳۸۱)، *شعر زمان ما؛ فروغ فرخزاد*، تهران، نگاه.
- دولت‌دوست، حسین و همکاران (۱۳۹۸)، «واکاوی تطبیقی جایگاه قناعت در مثنوی معنوی مولوی و بوستان سعدی با تأملی در دیدگاه مکتب معنادرمانی و ارائه الگویی از آن»، *ادبیات تعلیمی*، ش ۴۴-۱، ۲۶-۲۷.
- رضایی خسروی، فریبا، موسی پرنیان و نسرین رضایی خسروی (۱۳۹۷)، «تحلیل شخصیت از خود فرارونده کیخسرو بر اساس نظریه ویکتور فرانکل»، *ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*، ش ۵۲، ۱۸۱-۲۰۹.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۵۹)، *ادوار شعر فارسی*، مشهد، توس.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۴)، *نگاهی به فروغ فرخزاد*، تهران، مروارید.
- صبور، داریوش (۱۳۷۸)، *بر کران بی‌کران*، تهران، سخن.
- عابدی، کامیار (۱۳۷۷)، *تنهاتراز یک برگ*، تهران، دیبا.
- فرخزاد، فروغ (۱۳۹۸)، *دیوان اشعار فروغ فرخزاد به همراه نگرشی بر زندگی، احوال و آثار او*، تهران، مروارید.
- فرانکل، ویکتور (۱۳۹۹)، *آری به زندگی*، ترجمه شهاب‌الدین عباسی، تهران، پارسه.
- _____ (۱۳۹۰)، *انسان در جست‌وجوی معنا*، ترجمه مهین میلانی و صالحیان، تهران، درسا.
- _____ (۱۳۶۶)، *پژشک روح*، ترجمه فرخ سیف بهزاد، تهران، درسا.
- _____ (۱۳۷۱)، *فریاد نا شنیده برای معنی*، ترجمه مصطفی تبریزی و علی علوی‌نیا، تهران، یادآوران.
- _____ (۱۳۹۰)، *معنادرمانی (مبانی و کاربردهای معنا درمانی)*، ترجمه مهین میلانی، تهران، درسا.
- مختاری، محمد (۱۳۷۸)، *انسان در شعر معاصر*، مشهد، توس.
- محمدپور، احمدرضا (۱۳۸۵)، *ویکتور امیل فرانکل؛ بنیان‌گذار معنادرمانی*، تهران، دانژه.
- ملکیان، مصطفی (۱۳۷۹)، *تاریخ فلسفه غرب*، ج ۴، قم، حوزه و دانشگاه.
- نیکبخت، محمود (۱۳۷۳)، *از گمشدگی تا رهایی*، اصفهان، مشعل.
- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۷۸)، *جویبار لحظه‌ها (ادبیات معاصر فارسی)*، تهران، جامی.

References

- Abedi, K. (1998). *Lonely than a leaf*, Tehran, Diba. (In Persian)
- Ahmadi, E. (2020). *Examining the aspects of Viktor Frankl's semantic therapy theory and comparing it with Masnavi Ma'navi*. Rafsanjan, Valiasr University. (In Persian)
- DolatDoost, H and et al. (2018). *A comparative analysis of the place of contentment in Mawlawi's Masnavi and Saadi's Bostan with a reflection on the perspective of the semantic therapy school and presenting a model of it*. Didactic literature. 44. 1-26. (In Persian)
- Farrokhzad, F. (2019). *Anthology of Forough Farrokhzad's Poems: along with an attitude on her life, circumstances and works*. Tehran, Morvarid. (In Persian)
- Hoghoghi, M. (2002). *The poetry of our time; Forough Farrokhzad*. Tehran, Negah. (In Persian)
- Malekian, M. (2000). *History of western philosophy*. Qom, Hozeh & Daneshgah. (In Persian)
- Mohammadpour, AR. (2006). *Victor Emil Frankl the founder*. Tehran, Danje. (In Persian)
- Mokhtari, SM. (1999). *Humans in contemporary poetry*. Mashhad, Tous. (In Persian)
- Nikbakht, M. (1994). *From scating to liberation*. Esfahan, Mashal. (In Persian)

- Rezaee Khosravi, F., Musa, P., Rezaee khosravi, N. (2017). *(The Self-transcendent Character of Kei Khosro; Based on the Theory of Viktor Frankl)*, *Mystical literature and cognitive mythology*, 52, 181-209.
- Sabour, D. (1999). *on the limitless*. Tehran, Sokhan. (In Persian)
- Sanaee, H. (2017). *Searching for meaning*. Tehran. Hak. (In Persian)
- Shafiee kadkani, MR. (1980). *Persian poetry periods*. Mashhad, Tous. (In Persian)
- Shamissa, S. (1995). *Forugh Farrokhzad (a commentary on poems)*. Tehran, Morvarid. (In Persian)
- Unamuno, M. (2017). *The tragic sense of life in men and nations*. Khoramshahi, B. Tehran, Nahid. (In Persian)
- Viktor, Frankl. (1987). *Arztliche seelsorge = The Doctor and the soul: from psychotherapy to logotherapy*. Seifbehzad, F. Tehran, Dorsa. (In Persian)
- Viktor, Frankl. (2011). *Psycholog erlebt das Konzentrationslager*. Milani, M., Salehian, N. Tehran, Dorsa. (In Persian)
- Viktor, Frankl. (2020). *Yes to life in spite of every things*. Abbasi, Sh. Tehran, Parse. (In Persian)
- Viktor, Frankl.(1992). *The unheard cry for meaning: psychotherapy and humonism*. Tabrizi, M., Alavinaia, A. Tehran. Yadavaran.
- Viktor, Frankl.(2011). *The will to meaning; foundations and applications of logotherapy*. Milani, M. Tehran, Dorsa.
- Yahagi, MJ. (1997). *The rivulet or momeents(modern Persian Iiterature: a histirical survey)*, Tehran .Jami. (In Persian)